

برای رهبری مبارزه رهایی بخش مردم کشورمان، رهبر تراشی و تحمیل آن بر مردمی که خود در میدان مبارزه اند صحیح است یا سپردن این امر سرنوشت ساز به شورای صلاحیتدار؟

اکنون که مبارزه مردم ایران با استبداد دینی از خفا به ظهور رسیده و عده‌ای جان برکف "بی هیچ واژه و پروائی" آشکارا اعلام داشته‌اند که: "با کلیت نظام استبداد دینی مخالفیم و خواستار گذار از این نظام به حکومتی سکولار و دموکرات، که قانون اساسی آن بر مبنای اعلامیه جهانی حقوق بشر تدوین شده باشد می‌باشیم."، و همه وطن‌دوستان، آزادی خواهان راستین و دموکراسی طلبان را به همکاری و یاری طلبیده‌اند، کسانی پیدا شده‌اند که به دنبال تأمین منافع شخصی یا گروهی، به رهبر تراشی پرداخته‌اند، آنهم از خانواده پهلوی که با بدنامی و ننگ به علت خدمتگزاری به بیگانگان و خیانت به منافع ملی از کشور رانده شده‌اند.

از آن جمله آقای به نام سعید شمیرانی، چند روز پیش در "کافه روشنگران آقای مانی"، درباره سقوط محمدرضا شاه و وقوع انقلاب بهمن‌ماه ۱۳۵۷ چنین گفت [به مضمون]: "محمدرضا شاه هم هویت داشت و هم قدرت و کشور را به سوی ترقی و پیشرفت می‌برد. همین که قدرت‌های جهانی دیدند که ایران روز به روز در حال ترقی و تعالی است، علیه محمدرضا شاه برخاستند و با دادن پول و حمایت از مخالفینش وی را وادار کردند که از ایران برود."

قبل از اینکه به بررسی فرمایشات آقای سعید شمیرانی بپردازیم سؤالی مطرح می‌شود که به پیدا کردن پاسخ آن می‌کوشیم، و آن اینکه محمدرضا شاه فوت کرده، برای رهبر تراشی چرا به دنبال او رفته‌اند؟ ما تصور می‌کنیم با استناد به تئوری آقای اسماعیل نوری‌علاء، چون رضا پهلوی سابقه شرکت در مبارزه برای آزادی و رهایی مردم ایران را ندارد و فاقد موازین رهبری است، برای اشغال مقام رهبری از "رانت" پدر و پدر بزرگش بهره‌مند خواهد شد. غافل از اینکه: "آنجا که بزرگ بایدت بود فرزندی کس نداردت سود."

حال ببینیم این "رانت" چیست؟ محمدرضا شاه با سرسپردگی به امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ علیه رهبر جنبش ملی مردم ایران، شادروان دکتر محمد مصدق، دست به کودتا زد. اما این کودتا شکست خورد و شاه با عجله از ایران گریخت. کودتای دوم به سرپرستی کیم روزولت (Kermit Roosevelt Jr.) مأمور عالیرتبه سیا [سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا]، موفق شد و دولت ملی دکتر مصدق سقوط کرد و محمدرضا شاه توسط دولت آمریکا به ایران بازگردانیده شد. این مطلب را رئیس جمهور اسبق آمریکا بیل کلینتون به روشنی این چنین بیان می‌کند: "داستان اندوه‌بار این کشور [ایران] در واقع از دهه ۱۹۵۰/۱۳۳۰ آغاز شد که آمریکا دولت مصدق را، که بر اساس دموکراسی پارلمانی توسط مردم ایران برگزیده شده بود، سرنگون کرد و محمدرضا شاه را به ایران باز گردانید ... ما ایران را از دموکراسی و پارلمانی در دهه ۱۹۵۰ محروم ساختیم. من هنگامی که محمد خاتمی به ریاست جمهوری برگزیده شد، در این مورد عذرخواهی کردم و علناً اذعان داشتم که آمریکا باعث سقوط دکتر مصدق شد. این واقعیت است، از بابت آن پوزش طلبیدم."

همگان می‌دانند که آمریکا به ایران لشکرکشی نکرد، بلکه مأموران اطلاعاتی آمریکا و انگلیس با به کار گرفتن چاکران و طن فروش ایرانی خود، که در رأس آنها محمدرضا شاه قرار داشت، کودتا کرده نهضت ملی مردم ایران را به

شکست کشاندند. پس از پیروزی کودتا، محمدرضاشاه به یک دیکتاتور مطلق‌العنان مبدل شد. از سال‌های ۱۳۴۵ - ۱۳۴۶ تمام آزادی‌های مدنی تعطیل گردید و محمدرضاشاه کلیه راه‌های ارتباطی روشنفکران و آزادی‌خواهان با مردم را قطع نمود. اما مسجد و محراب و حسینیه و عاشورا و تاسوعا و رمضان و شعبان را حکومت نتوانست تعطیل کند، ناچار همه اینها به وسیله ارتباط مبارزان راه آزادی با مردم تبدیل شد و بدین ترتیب آیت‌الله خمینی که علم مبارزه با شاه را برافراشته بود در رأس جنبش قرار گرفت، و در حقیقت دیکتاتوری محمدرضاشاه بود که خمینی را به مردم ایران تحمیل کرد.

آقای شمیرانی می‌فرماید: "محمدرضاشاه هم هویت داشت و هم قدرت." از آنجایی که کلمه "هویت" از نظر لغوی و جامعه‌شناسی به هویت شخصی، هویت قومی و هویت ملی تقسیم می‌شود و چیزی به نام هویت پادشاهی نداریم، بهتر است "هویتی" را که محمدرضاشاه داشته توضیح دهند و چون هویت توراتی نیست و هرکس هویت خاص خود را دارد، چگونگی انتقال آنرا به رضا پهلوی نیز بیان کنند.

راجع به "قدرت داشتن" محمدرضاشاه این امر از یک جهت درست است، ولی به معنای عام کلمه درست نیست. به شرح ذیل: پس از کودتای ۲۸ مرداد کارشناسان نظامی آمریکا در ارتش و مأموران اطلاعاتی اسرائیل در ساواک - که به دست مأموران اطلاعاتی اسرائیل و احتمالاً انگلیس ایجاد شد - دست به کار شدند و سازمانی برای سرکوبی افراد آزادی‌طلب و خفه کردن گردهمایی‌های مردمی، روزنامه‌ها و کتاب‌هایی را که از نقد و افشاء کجروی‌های دولت و فساد در دستگاه دولتی ابائی نداشتند، بنا نهادند و قدرت سرکوبی کارآمدی در اختیار محمدرضاشاه قرار دادند. اما در مورد قدرت عام او، مادر محمدرضاشاه از قول پسرش می‌گوید: "یک روز محمدرضاشاه که خیلی ناراحت بود به من گفت: "مادر جان! مرده‌شور این سلطنت را ببرد که من پادشاه و فرمانده کل قوا هستم و بدون اطلاع من هواپیماهای ما را برده‌اند ویتنام."

آن موقع جنگ ویتنام بود و آمریکائی‌ها که از قدیم در ایران نظامی داشتند هر وقت احتیاج پیدا می‌کردند از پایگاه‌های ایران و از امکانات ایران با صلاحدید خود استفاده می‌کردند و حتی اگر احتیاج داشتند، از هواپیماها و یدکی‌های ما استفاده می‌کردند برای پشتیبانی از نیروهای از نیروهای خودشان در ویتنام.

"حالا بماند که چقدر سوخت مجانی می‌زدند و اصلاً کل بنزین هواپیماها و سوخت کشتی‌هایشان را از ایران بردند ..." البته شما می‌دانید که ساواک را خود آمریکایی‌ها درست کرده بودند ... محمدرضا خصوصاً به من می‌گفت: همین رئیس ساواک و معاون او و مدیران ارشد همه‌شان با آمریکائی‌ها ارتباط دارند و برای حفظ ظاهر می‌آیند از من اجازه می‌خواهند، در حالی که قبل از کسب اجازه اطلاعات مورد نیاز را به آمریکا و انگلیس را رد کرده‌اند." (خاطرات بانو تاج‌الملوک آیرملو (پهلوی) مادر محمدرضاشاه پهلوی - بنیاد تاریخ شفاهی (معاصر) ایران، چاپ سوم ۱۳۸۱، صفحات ۳۸۷ و ۳۸۸)

در مورد قدرت عام محمدرضاشاه، سپهد ریبیعی نیز در دادگاه انقلاب چنین گفت: "باید به عرض برسانم، شش روز مانده بود که شاه برود سر و کله ژنرال هایزر پیدا شد [ژنرال آمریکائی اعزامی از طرف دولت آمریکا برای بیرون کردن شاه از کشور و صدور دستورهای به ارتش ایران] آمد اینجا نشست ... و گفت: "من آمده‌ام به شما بگویم که شاه باید برود." به همین سادگی. به مقدسات عالم بزرگترین ضربه است در زندگی من که تازه فهمیدم اصلاً شاه درست مثل یک ساختمانی است که به یک چوب پوسیده لغزان سوار است. درست مثل اینکه دم موش را بگیرند و بیاندازند بیرون." (آیندگان ۵۸/۱/۷۱) چنین بود قدرت واقعی محمدرضاشاه.

راجع به رضا پهلوی که به گفته‌ی آقای شمیرانی: "هویت محمدرضا شاه به او منتقل شده است. رضا به عنوان هویت‌دار تاریخ مملکت ماست، رضا نماد ملی-میهنی ماست."

در مورد "رانتی" که از پدر به او منتقل شده گفتیم که نه فقط این ارثیه افتخارآفرین نیست، بلکه باعث ننگ و رسوایی نیز هست. رضا پهلوی در طول چهل سال که ملت ایران در آتش استبداد دینی می‌سوخت هیچ کار مفید و چشمگیری برای دفاع از حقوق و آزادی‌های مردم ایران نکرده و هیچ اقدامی که به او شایستگی رهبری مبارزات مردم ایران در راه آزادی و دموکراسی را بدهد به عمل نیاورده است و چنین شخصی نمی‌تواند "نماد ملی-میهنی" ما باشد.

در جریان مبارزات مردم جهان برای کسب آزادی، استقلال و دموکراسی، رهبر یا رهبران مبارزه به جهت دارا بودن توانائی‌ها، شایستگی‌ها و کاریزمای جلب توده‌ها از میان مبارزانی که در میدان مبارزه مشغول نبردند برمی‌خیزند، آنها را نه می‌تراشند و نه "رانت" موروثی آنها را به رهبری می‌رساند.

آمدیم به احتمال تغییر نظام، اگر چنین امکانی برای مردم ایران میسر شود چرا راه قهقرا برویم و از جمهوریت به مشروطیت و سلطنت برگردیم، آن هم در کشوری مثل ایران که قرن‌ها سابقه دیکتاتوری شاهان "مسئول و غیرمسئول" را دارد. برای نجات مردم ایران فقط یک راه وجود دارد و آن هم استقلال جمهوری سکولار دموکراتیک است تا همه حکومتگران به طور ادواری انتخاب شوند و هیچ مقام دائمی، بی‌پاسخگو، موروثی چه شاه چه رئیس جمهور مادام-العمر وجود نداشته باشد. هر راه دیگری جز نفاق افکنی در مبارزه و خیانت به ملت ایران چیز دیگری نیست.

ش. نجات

www.payamrahaee.net

editor@payamrahaee.net